

نفت خلیج فارس و امنیت ملی ایالات متحده

□□□ سیدمسعود موسوی شفاپی

استادیار علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان

(تاریخ دریافت: ۱۵/۲/۹ - تاریخ تصویب: ۱۵/۸/۶)

چکیده:

اهمیت حیاتی انرژی در رشد و شکوفایی اقتصادی ملی و بین‌المللی باعث شده تا نفت به‌عنوان یکی از عناصر اصلی سیادت جهانی مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گیرد. بخشی عمده از این رقابت‌های جهانی نفت در منطقه خلیج فارس روی داده است. در آستانه قرن بیست و یکم و حملات یازده سپتامبر، نفت بیش از پیش به یکی از ارکان سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا تبدیل شد؛ به نحوی که دغدغه‌های مربوط به نفت خلیج فارس به همراه مبارزه با تروریسم، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و مناقشه‌ی اعراب و اسرائیل مجموعه‌ای بسیار درهم‌تنیده را ایجاد کرد که در قالب استراتژی امنیت ملی ایالات متحده متجلی گردید. مقاله حاضر درهم‌تنیدگی نفت خلیج فارس و استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوران نومحافظه‌کاران را بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی:

نفت - خلیج فارس - استراتژی امنیت ملی - ایالات متحده - تروریسم

مقدمه

علی‌رغم تلاش‌ها و پیشرفت‌های قابل توجه در حوزه انرژی برای یافتن انرژی‌های نو، حداقل تا چند دهه آینده جایگزین کردن نفت دشوار به نظر می‌رسد. اهمیت حیاتی نفت باعث شده تا ساماندهی آن به‌عنوان یکی از عناصر اصلی قدرت در عرصه جهانی مورد توجه دائمی قدرت‌های بزرگ قرار گیرد به‌نحوی که آنها همواره کوشیده‌اند با ایجاد و ساماندهی نظام نفتی بین‌المللی، منافع و امنیت انرژی خود را تامین کنند. بخشی عمده از این رقابت‌ها برای ایجاد و هدایت نظام ساماندهی جهانی نفت در منطقه خلیج فارس روی داده است. همزمان با انتشار گزارش چالش‌های انرژی آمریکا در قرن بیست و یکم و حملات یازده سپتامبر، نفت بیش از پیش به یکی از ارکان سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا تبدیل شد؛ در ادامه این روند و با بقدرت رسیدن نومحافظه‌کاران، نفت خلیج فارس بصورت جزو لاینفک استراتژی امنیت ملی آمریکا درآمد. مقاله‌ی حاضر در صدد است پیوند نفت خلیج فارس و استراتژی امنیت ملی ایالات متحده را در دوره‌ی نومحافظه‌کاران بررسی نماید.

جایگاه نفت خلیج فارس در بازار جهانی نفت

آژانس بین‌المللی انرژی (International Energy Agency (IEA)) در سال ۲۰۰۷، اینگونه پیش‌بینی کرد که میزان تقاضای جهانی برای نفت تا سال ۲۰۳۰ به مقدار دو سوم افزایش یافته و به سالانه ۱۵/۳ میلیارد تن خواهد رسید (IEA, 2007:12-14). بخش اعظم این افزایش تقاضا متعلق به کشورهای در حال توسعه خواهد بود به نحوی که تقاضای نفت این گروه از کشورها ۶۲٪ افزایش خواهد یافت (Jaffe, 2004:13-14). همچنین پیش‌بینی می‌شود که مصرف جهانی نفت از ۲۸ میلیارد بشکه در سال ۲۰۰۱ به ۴۴ میلیارد بشکه در سال ۲۰۲۵ افزایش یابد (Caruso and Doman, 2004: 28). در همین رابطه تخمین زده شده که مصرف انرژی کشورهای در حال توسعه تا سال ۲۰۲۵ دو برابر خواهد شد. بر اساس این برآورد سهم آسیا در افزایش مصرف کشورهای در حال توسعه ۶۹٪ خواهد بود. بخش قابل توجهی از این افزایش مصرف نفت متعلق به کشورهای نظیر چین و هند است که به سرعت در حال توسعه و صنعتی شدن هستند. پیش‌بینی می‌شود مصرف نفت آسیا (چین، هند، ژاپن و کره‌ی جنوبی) تا سال ۲۰۱۰ از ۱۷/۸ میلیون بشکه در روز به ۲۵ الی ۳۳/۳ میلیون بشکه در روز برسد. از این میزان ۱۵ الی ۲۵ میلیون بشکه باید از خاورمیانه/خلیج فارس تامین شود (Jaffe, 1997:4). ۶۰٪ صادرات نفتی خاورمیانه/خلیج فارس به آسیا می‌رود و ۷۰٪ واردات نفت آسیا از خاورمیانه تامین می‌شود. ۸۴٪ نفتی که در پالایشگاه‌های سنگاپور تصفیه می‌شود از خاورمیانه/خلیج فارس به دست می‌آید و ۷۸٪ نفتی که در ژاپن تصفیه می‌گردد نیز محصول

خاورمیانه/خلیج فارس است (The James A. Baker III Institute for Public Policy, Sept 2002: 10).

آمار و ارقام بازار جهانی نفت همچنین نشان می‌دهد که در ۲۰ سال آینده تقاضای ایالات متحده برای نفت نیز علی‌رغم پیشرفت‌های تکنولوژیک به طور مداوم و اساسی افزایش خواهد یافت. بر این مبنا انتظار می‌رود تقاضای ایالات متحده برای نفت در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۲۵، ۴۰٪ افزایش یابد. مصرف نفت ایالات متحده در این فاصله از روزی ۲۰ میلیون بشکه به ۲۹ میلیون بشکه افزایش خواهد یافت (The US National Commission on Energy Policy, Dec 2004: 1-2). در سال ۲۰۲۰ آمریکا صرفاً قادر است ۳۰٪ نفت مورد نیاز خود را از داخل تامین کند و ناچار خواهد بود روزانه حدود ۲۰ میلیون بشکه نفت وارد نماید. این اطلاعات نشان می‌دهند که در همین دوره تقاضای جهانی برای نفت حتی بیشتر از این نرخ افزایش می‌یابد، یعنی ۵۰٪ که این به معنای افزایش مصرف جهانی نفت از ۷۸ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۲ به ۱۲۰ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۲۵ است. با توجه به اینکه رشد تقاضای جهان در حال توسعه به ویژه در چین و هند نیز بالا است، مجموعه‌ی این شرایط باعث شده که فشار تقاضا بر بازار اثر گذاشته و قیمت نفت را به بیش از ۱۲۰ دلار برای هر بشکه برساند. در چنین شرایطی، مازاد ظرفیت تولید قابل اتکایی که بتواند خروجی نفت را به سرعت در هنگام بحران افزایش دهد وجود ندارد. این در حالی است که منطقه‌ی خلیج فارس تنها منطقه‌ی جهان است که با کاهش تولید قابل توجه روبرو نخواهد شد و همین امر سهم تولیدکنندگان نفت این منطقه در بازار جهانی نفت را طی سال‌های آینده افزایش خواهد داد (National Commission on Energy Policy and Security of America's Future, 2005: 3).

خلیج فارس در بردارنده‌ی ۶۰٪ ذخایر اثبات شده‌ی نفت جهان است و ۳۰٪ تجارت جهانی نفت را در اختیار دارد (Cordesman, 2002: 2). واردات ایالات متحده و اروپا از این منطقه در دو دهه‌ی آینده افزایش خواهد یافت. طی ۲۰ سال آینده ۱۴٪ کل نفت مصرفی آمریکای شمالی از خلیج فارس وارد خواهد شد در حالی که این رقم در ۱۹۹۵، ۸٪ بوده است. واردات نفت اروپا از خلیج فارس طی دوره‌ی مشابه از ۲۵٪ به ۳۵٪ خواهد رسید (Larson, 2004: 3). منابع نفتی عمده‌ی این منطقه به عربستان سعودی، ایران و عراق تعلق دارد. عراق که به دلیل تحریم‌های اعمال شده، بررسی و اکتشافات قابل توجهی در حوزه‌ی نفت انجام نداده است حتی ممکن است بیش از عربستان سعودی نفت داشته باشد (Katzman, 2003: 1).

علاوه بر دغدغه‌ها و نگرانی‌های ایالات متحده در خصوص امنیت انرژی که این کشور را با خلیج فارس پیوند می‌زند، در دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر عناصر امنیتی قدرتمندی تحت عنوان مبارزه با تروریسم، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و نگرانی از چگونگی مصرف دلارهای نفتی، پیوند امنیت ملی آمریکا با منطقه‌ی خلیج فارس را عمیق‌تر نموده و عملاً آن را به مقوله‌ای چند بعدی تبدیل کرده است. تحت این شرایط موضوع امنیت انرژی ایالات متحده به مسئله‌ای بسیار پیچیده تبدیل شده است. به این ترتیب نفت خلیج فارس در امنیت انرژی آمریکا و تداوم رهبری جهانی این کشور در رقابت با قدرت‌های نوظهور نقشی حیاتی می‌یابد.

چالش امنیت انرژی ایالات متحده

در ۲۳ ژوئن ۲۰۰۵ کمیسیون ملی سیاست انرژی آمریکا یک شبیه‌سازی در زمینه‌ی بروز یک بحران نفتی هفت ماهه توسط یک گروه نه نفره از اعضای سابق کاخ سفید و مقامات ارشد امنیت ملی ایالات متحده انجام داد. آنها به این نتیجه رسیدند که اگر یک مقدار نسبتاً کم نفت از سیستم خارج شود اثرات و پیچیدگی‌های عظیم اقتصادی و امنیتی خواهد داشت. آنها اظهار داشته‌اند که وابستگی ایالات متحده به نفت بخصوص وارداتی، به نقطه‌ای بی‌سابقه رسیده است. آمریکا از آوریل سال ۱۹۹۸ بیش از ۵۰٪ نفت مورد نیاز خود را وارد می‌کند که این به معنای آسیب‌پذیری استراتژیک است؛ تحت شرایط کنونی بازار، کمبود جهانی چهار درصدی در عرضه‌ی روزانه‌ی نفت، به ۱۷۷٪ افزایش قیمت منجر خواهد شد. ذخایر استراتژیک ایالات متحده در برابر اختلالات نفتی عمده، حمایت‌هایی فراهم می‌کند اما این مقدار، هم از حیث حوزه و حیطه و هم طول مدت محدود است. البته اقتصاد ایالات متحده در مقایسه با گذشته کمتر نفت محور است یعنی برای تولید مقدار مشابه از تولید ناخالص داخلی، ۵۰٪ دهه‌ی ۱۹۷۰ نفت مصرف می‌کند. ولی علی‌رغم این پیشرفت‌ها نفت هنوز نقش اساسی در اقتصاد ایالات متحده و جهان دارد. بخش حمل و نقل این کشور به میزان ۹۷٪ متکی به نفت است. تمرکز زیاد بر نفت مناطق بی‌ثبات، رشد سریع تقاضای جهانی نفت، ظرفیت مازاد تولید ناچیز و احتمال اختلال در عرضه‌ی نفت به دلیل حملات تروریستی، ناآرامی سیاسی و سایر عوامل همگی باعث بی‌ثباتی مداوم قیمت‌ها و رشد تهدید نسبت به امنیت ملی ایالات متحده شده است. این آسیب‌پذیری یکی از چالش‌های اساسی انرژی، اقتصاد و امنیت ملی آمریکا است (National Commission on Energy Policy, 2005 : 3).

در حال حاضر، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده‌ی قیمت در بازار نفت مسئله‌ی کمبود حاد ظرفیت مازاد تولید است. امروزه اوپک با ۹۹٪ ظرفیت تولید خود کار می‌کند در حالی که در

۲۰۰۱ با ۹۰٪ و در ۱۹۹۰ درست قبل از حمله‌ی عراق به کویت با ۸۰٪ ظرفیت تولید خود کار می‌کرد. ۷۰٪ همین ظرفیت مازاد تولید ناچیز نیز که معادل ۲٪ مصرف بازار جهانی نفت است، در اختیار تولیدکنندگان منطقه‌ی خلیج فارس قرار دارد. از اوپک انتظار می‌رود که ظرف بیست سال آینده ظرفیت تولید خود را ۲۰ الی ۲۵ میلیون بشکه در روز افزایش دهد ولی تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که ظرفیت تولید اوپک رو به کاهش بوده و از ۳۸/۷۶ میلیون بشکه در سال ۱۹۷۹ به ۳۱ میلیون بشکه در روز در حال حاضر رسیده است. اوپک در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ به دنبال افزایش ظرفیت خود به سقف ۳۲/۹۵ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۰۵ بود ولی فقط توانست به سقف ۲۹ میلیون بشکه در روز برسد. ایران، لیبی و عراق به دلیل اعمال تحریم‌های بین‌المللی در دسترسی به ظرفیت‌های تولید پیش بینی شده ناکام مانده اند. در حالی که عربستان سعودی اعلام کرده قصد دارد به منظور افزایش ظرفیت تولید خود به سقف ۱۲/۵ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۰۹، ۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کند و تولید خود را تا سال ۲۰۲۵ به ۱۵ میلیون بشکه در روز برساند ولی هنوز گام‌های سرمایه‌گذاری مبهم است.

محدودیت‌ها به میادین نفتی منحصر نیست بلکه پالایشگاه‌ها را هم در بر می‌گیرد. پالایشگاه‌های ایالات متحده، اروپا و چین در حال حاضر با ظرفیت ۹۰٪ کار می‌کنند در حالی که در سال ۱۹۹۰ با ۷۵٪ الی ۸۵٪ ظرفیت کار می‌کردند. این در حالی است که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ تعداد پالایشگاه‌های ایالات متحده از ۳۲۴ به ۲۰۴ تنزل یافت که به معنی از دست رفتن سه میلیون بشکه در روز، ظرفیت پالایش است. این روند ادامه یافته و تعداد پالایشگاه‌های فعال ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ به ۱۴۹ رسیده است. در حالی که این تعداد پالایشگاه بسته شده، در ۳۰ سال اخیر پالایشگاه عمده‌ای ساخته نشده است. به علاوه مجموعه‌ای از مشکلات داخلی، کشورهای تولیدکننده‌ی نفت در منطقه‌ی خلیج فارس را تهدید می‌کند. برای مثال، درآمد سرانه‌ی عربستان سعودی از ۳۰ هزار دلار در سال ۱۹۸۲ به ۹۳۰۰ دلار در ۲۰۰۳ تنزل کرده است چون جمعیت این کشور از ۷ میلیون نفر به ۲۲ میلیون نفر رسیده است (Jaffe, 2005: 2-10). سطح رفاه در این قبیل کشورهای نفتی تنزل یافته و در مقابل نرخ بی‌کاری افزایش قابل توجه داشته است به نحوی که دولت‌های منطقه از تامین رفاه دوران طلایی دهه‌ی ۱۹۷۰ برای شهروندان‌شان ناتوان مانده‌اند که این امر زمینه‌ی نارضایتی و بی‌ثباتی داخلی را فراهم کرده است.

بازار جهانی نفت با دشوارترین شرایط از زمان شوک نفتی ۱۹۷۳ تا کنون مواجه است. این دشواری صرفاً ناشی از این نیست که نفت وجود ندارد، بلکه ناشی از شرایط سیاسی در حال گذار و عوامل غیر نفتی نیز هست (Baker Institute, Nov 2002: 11). مجموعه شرایط بازار فشرده‌ی جهانی نفتی و وابستگی چنین بازاری به منابع خلیج فارس از نظر تامین امنیت

انرژی جهان، الزاماتی را بر ایالات متحده به عنوان ابرقدرتی که بزرگترین مصرف‌کننده و قدرتمندترین بازیگر بازار جهانی نفت است تحمیل کرده. بر اساس گزارش نشریه‌ی نفت و گاز (Oil & Gas Journal) خالص نفت وارداتی (خام + محصولات) ایالات متحده در خلال ژانویه تا اکتبر ۲۰۰۴ به طور متوسط روزانه ۱۱/۸ میلیون بشکه بوده است که این میزان، معادل ۵۸٪ کل تقاضای آمریکا است. ۲/۴ میلیون بشکه از این مقدار (۲۰٪) از خلیج فارس وارد شده است. برخی متخصصان نفتی برآورد کرده‌اند که هزینه‌ی وابستگی نفتی ایالات متحده به قیمت ثابت دلار سال ۲۰۰۰ از سال ۱۹۷۰ تا کنون ۳/۶ تریلیون دلار بوده است که اکثر این هزینه در فاصله‌ی ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ تحمیل شده است. بر اساس پیش‌بینی اداره‌ی اطلاعات انرژی وزارت انرژی ایالات متحده با فرض قیمت ۳۵ الی ۴۵ دلار برای هر بشکه نفت خام، در سال ۲۰۰۵ هزینه‌ی مستقیم وابستگی نفتی آمریکا ۱۵۰ الی ۲۵۰ میلیارد دلار بوده است؛ مسلماً با افزایش قیمت نفت به بیش از ۱۲۰ دلار برای هر بشکه، هزینه‌ی مذکور به مراتب بیشتر شده است. وابستگی نفتی، یک وابستگی ساده به واردات نفت نیست؛ یک سندرم است؛ ترکیبی از عوامل است که با هم مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را ایجاد می‌کنند و برای پاسخ‌گویی به آن، سیاست‌های جامع‌نگری لازم است که تمام ابعاد اقتصادی، سیاسی، زیست محیطی، و حتی فرهنگی و اجتماعی بازیگران این عرصه را در برگیرد (Sanjan & Greene, Feb 2005: 1). در چنین شرایطی تهدیدهای فراوانی نسبت به منافع نفتی مستقیم و غیرمستقیم ایالات متحده در خلیج فارس وجود دارد که الزاماتی را بر سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی این کشور تحمیل می‌کند.

سابقه‌ی سیاست انرژی و استراتژی امنیت ملی ایالات متحده

دغدغه‌های انرژی، امنیتی و دفاعی ایالات متحده در خلیج فارس طی پنج دهه‌ی گذشته به طور مداوم در حال افزایش بوده است. این منافع به طور کلی شامل موارد ذیل بوده‌اند:

- ۱- جلوگیری از سلطه‌ی قدرت‌های منطقه‌ای مخالف آمریکا؛
- ۲- اهمیت منطقه در نتیجه‌ی رشد وابستگی غرب به نفت خلیج فارس و خاورمیانه و ضرورت اطمینان از تداوم دسترسی به منابع خلیج فارس؛
- ۳- نگرانی‌هایی در چارچوب تهدیدهای تروریستی نسبت به ایالات متحده و منافع این کشور از سوی گروه‌های بنیادگرای اسلامی و همچنین به زعم آمریکا تلاش برخی دولت‌های نفتی خلیج فارس برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای

چالشگر ایالات متحده در چارچوب دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و حمایت از گروه‌های تروریستی.

همچنان که از بررسی منافع ایالات متحده در خلیج فارس طی پنجاه سال گذشته بر می‌آید، تمامی این اهداف و منافع به طور مستقیم و غیرمستقیم با منابع نفتی منطقه مرتبطند به‌گونه‌ای که بدون وجود نفت در خلیج فارس بعید می‌نمود، این منطقه از این درجه از اهمیت در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده برخوردار شود. در یک سیر تحول تاریخی، در زمان ریاست جمهوری نیکسون، کارتر و ریگان نقش ایالات متحده در خلیج فارس از "حامی بریتانیا" به "بازیگر اصلی" تبدیل شد.

به دنبال تحریم نفتی اعراب علیه غرب در نتیجه‌ی جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل، آسیب‌پذیری اقتصاد ایالات متحده و اروپای غربی نسبت به تحریم نفتی آشکار شد و آمریکا سیاست‌های خود را بازبینی نمود و نفت و مسائل اقتصادی بیش از پیش جزو منافع استراتژیک قرار گرفت. تداوم دسترسی به عرضه‌ی نفت منطقه با قیمت قابل قبول (برای غرب) و به مقدار کافی برای پاسخ‌گویی به نیازهای ایالات متحده و متحدانش و بکارگیری درآمدهای نفتی در مسیری که تهدیدی برای غرب نباشد، در سیاست دو ستونی نیکسون نقشی برجسته‌تر یافت. یک سلسله حوادث از سال ۱۹۷۹ باعث شد که دکترین نیکسون به نفع آنچه دکترین کارتر خوانده شد کنار گذاشته یا به تعبیر بهتر، تکمیل شود. از جمله‌ی این وقایع می‌توان به تجاوز شوروی به افغانستان، انقلاب اسلامی در ایران، جنگ مرزی بین دو یمن و بروز جنگ عراق با ایران اشاره کرد که همگی حاکی از رشد نیروهای رادیکال مخالف غرب در منطقه‌ی خلیج فارس، افزایش بی‌ثباتی و تهدید امنیت انرژی آمریکا بود.

کارتر سیاستی تهاجمی‌تر برای تامین منافع ایالات متحده در پیش گرفت و خلیج فارس را در زمره‌ی "منافع حیاتی" آمریکا تعریف کرد. رژیم کارتر که نگران گسترش نفوذ شوروی به خلیج فارس و اختلال در عرضه‌ی نفت بود، سعی کرد روابطش را با دولت انقلابی ایران عادی کند. جنگ دو یمن فرصتی برای ایفای نقش ایالات متحده در شرایط تازه فراهم کرد و آمریکا نیروهای خود را به دریای عرب گسیل داشت و جایگاهی جدید برای حضور دائمی نظامی ایالات متحده ایجاد کرد. با تجاوز شوروی به افغانستان تصویری به‌صورت تمایل و گسترش نفوذ شوروی به خلیج فارس و اقیانوس هند بر ذهنیت کارتر و هیئت حاکمه‌ی آمریکا مسلط شد و ضرورت طراحی و اجرای یک سیاست جدید برای ایالات متحده محرز گردید زیرا تجاوز شوروی به عنوان گام اولیه‌ی توسعه‌طلبی روس‌ها قلمداد می‌شد. سیاست جدید در ۱۹۸۰ به عنوان دکترین کارتر و به‌صورت ذیل بیان شد:

هر کوششی توسط یک نیروی خارجی برای در دست گرفتن کنترل منطقه‌ی خلیج فارس به منزله‌ی تجاوز نسبت به منافع حیاتی ایالات متحده در نظر گرفته خواهد شد و چنین تجاوزی به وسیله‌ی هر ابزاری که لازم باشد از جمله نیروی نظامی پاسخ داده خواهد شد (Tempest, 1993, P:23).

ریگان سیاست کارتر را مورد تاکید و تصریح قرارداد و شوروی را به عنوان مهم‌ترین تهدید نسبت به منطقه‌ی خلیج فارس و منافع ایالات متحده در آن قلمداد کرد. در همین رابطه موضوع "اجماع استراتژیک" از طرف دولت ریگان مطرح شد که بر لزوم ایجاد پیوند با کشورهای دوست در منطقه علیه شوروی تاکید کرد. البته نگرانی ایالات متحده در تمامی زمینه‌ها با دغدغه‌های امنیتی دول عرب منطقه همخوانی نداشت. دول عرب علی‌رغم تاکید دولت ریگان بر لزوم ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای ضد شوروی، بیشتر نگران جمهوری اسلامی ایران بودند و در همین راستا در سال ۱۹۸۱ شورای همکاری خلیج فارس را ایجاد کردند. در هر حال عربستان سعودی به محور جدید سیاست‌های ایالات متحده در خلیج فارس تبدیل شد. آمریکا خود را موظف دانست تا به هرگونه تهدیدی نسبت به عربستان سعودی پاسخ داده و تنگه‌ی هرمز را به هر طریق ممکن باز نگهدارد که این تاکیدی مجدد بر اولویت و اهمیت منابع نفتی خلیج فارس و وابستگی امنیت انرژی ایالات متحده به آن بود (Bell, 1990: 1-9).

ایالات متحده در کنار ابتکارات جدید استراتژی امنیت ملی خود، برخی از اقدامات را به صورت سنتی در منطقه‌ی خلیج فارس انجام داده و می‌دهد. در پاسخ به دو جنگ اول خلیج فارس توسط عراق علیه ایران و کویت، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ سایر حکومت‌های خلیج فارس تشویق شدند که یک سیاست توسعه‌ی نظامی را در پیش گیرند. این سیاست سنتی همچون گذشته، هم بخشی از درآمدهای نفتی کشورهای منطقه را به غرب بازمی‌گرداند و هم به زعم آمریکا قادر بود حداقل تا حدی در برابر امیال منطقه‌ای عراق و ایران (که کنترل‌شان بر منابع نفتی منطقه می‌توانست برای آمریکا فاجعه‌آمیز باشد) بازدارندگی ایجاد کند و مهم‌تر اینکه پیوندهای نظامی ایالات متحده با دولت‌های منطقه، زمینه‌ای گسترده‌تر برای حضور ایالات متحده در خلیج فارس فراهم می‌آورد. تهیه‌ی سلاح عمدتاً از ایالات متحده (۴۵٪) و بریتانیا (۲۹٪) صورت می‌گرفت. در مدت پنج سال ۱۹۹۴-۱۹۹۹ کل واردات تسلیحات خلیج فارس ۱۵۳ میلیارد دلار به قیمت جاری بود که ۱۰۳ میلیارد دلار آن به عربستان سعودی اختصاص داشت. این خریده‌ها علاوه بر اینکه قرار بود دول خلیج فارس را تا حدی در برابر حمله‌ی مستقیم حفظ کند، باعث می‌شد دلالتان و کارگزارانی که خریده‌ها را هماهنگ می‌کردند ما به ازایی قابل توجه دریافت کنند. اینان به گروه ذی نفوذ قدرتمندی در ایالات متحده و به‌طور کلی غرب تبدیل

شدند که از چارچوب قیمت - عرضه‌ی با ثبات نفت حمایت می‌کردند. در ایالات متحده، انگلیس و فرانسه نیز صادرکنندگان و دلالتان تسلیحات، از نقش سیاست نظامی در چارچوب قیمت - عرضه‌ی با ثبات نفت حمایت می‌کردند تا تداوم و استمرار فروش‌های تسلیحاتی به کشورهای نفت خیز خلیج فارس حفظ شود. به این ترتیب یک اتحاد محکم بین تجارت اسلحه و نفت پدید آمد که در حال حاضر نیز با قوت و قدرت ادامه دارد. صادرکنندگان عمده‌ی نفت در خلیج فارس، واردکنندگان اصلی تسلیحات هستند (Chapman & Khanna, 2004: 2-29).

در حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس هنوز شش خانواده‌ی سلطنتی حکمرانی می‌کنند که همگی توافقنامه‌های رسمی دفاعی با ایالات متحده، بریتانیا یا فرانسه دارند و در همه‌ی آنها پایگاه‌های آمریکایی مستقر هستند. شکنندگی ساختار قدرت در کشورهای نفتی خلیج فارس از یک سو و نیاز ایالات متحده به نفت منطقه از سوی دیگر، منجر به استقرار یک الگوی مستمر روابط بین این دو شد: تامین و تداوم جریان نفت منطقه‌ی خلیج فارس به جهان صنعتی در ازای تضمین امنیت کشورهای نفت خیز منطقه توسط ایالات متحده در قبال نفوذ شوروی در زمان جنگ سرد و در برابر قدرت‌های منطقه‌ای مخالف وضع موجود در دوره‌ی پس از جنگ سرد. بر این اساس نظام امنیتی خلیج فارس از دید ایالات متحده باید دارای خصوصیات ذیل باشد:

- الف - تولید با ثبات نفت و تداوم طیف قیمت دو جانبه‌ی قابل قبول برای مصرف کنندگان و صادرکنندگان خلیج فارس (هدف از این سیاست ایجاد ثبات در قیمت‌ها بود چون جهان صنعتی به همان اندازه که در برابر افزایش قیمت آسیب پذیر است، از نوسان دائمی و بی‌ثباتی قیمت‌ها نیز لطمه می‌بیند)؛
- ب - قدرت نظامی کافی برای بازدارندگی در برابر جنگ‌های با هدف کسب نفت خلیج فارس در برابر قدرت‌های بالقوه منطقه‌ای (که این سیاست همچنان که اشاره شد در قالب فروش‌های عمده‌ی تسلیحاتی به دول نفتی عرب و نیز حضور مستقیم نظامی ایالات متحده در منطقه، تعقیب می‌شود)؛
- ج - سازوکارهای سیاسی یا نظامی برای کاهش تهدید فزاینده‌ی هسته‌ای در منطقه (در حال حاضر هدف این سیاست به طور مشخص جمهوری اسلامی ایران است زیرا ایران هسته‌ای می‌تواند موازنه‌ی قدرت در منطقه را به شدت دگرگون کند)؛

د- حفاظت نهادی در برابر کنترل نفت به وسیله‌ی تامین کنندگان امنیت نظامی (به طور مشخص این سیاست از یک سو در صدد جلوگیری از کنترل منابع نفتی و مسیرهای انتقال انرژی توسط قدرت‌های منطقه‌ای در خلیج فارس و همچنین خنثی

کردن تهدیدهای تروریستی نسبت به تاسیسات نفتی در کشورهای نظیر عربستان سعودی است)؛

ه- ایجاد حکومت‌هایی در خلیج فارس که توسط شهروندانشان حمایت می‌شوند (ایالات متحده از نارضایتی عمومی در داخل کشورهای نفت خیز عربی خلیج فارس آگاه است و این امر را زمینه‌ای برای بی‌ثباتی در این کشورها می‌بیند. بر این اساس ایالات متحده خواستار تغییراتی هر چند صوری در کشورهای نفتی عربی خلیج فارس با هدف به ظاهر دموکراتیک کردن فضای سیاسی در منطقه است تا از میزان این تهدید بکاهد).

بر مبنای استدلال‌های فوق، منطقه‌ی خلیج فارس با روندی فزاینده در دوران پس از جنگ سرد علی‌رغم فروپاشی شوروی و از بین رفتن تهدید گسترش نفوذ کمونیسم، اهمیت خود را حفظ کرد و در قالب سیاست مهار دو گانه‌ی بیل کلیتون، مقابله با قدرت‌های بی‌ثبات‌ساز منطقه‌ای در دستور کار ایالات متحده قرار گرفت. در واقع از این زمان، عراق و ایران به عنوان دو قدرت نفتی منطقه که امیال بلند پروازانه‌ی منطقه‌ای‌شان می‌توانست از طریق در کنترل گرفتن منابع نفتی خلیج فارس، امنیت انرژی ایالات متحده را با خطر جدی مواجه کند، به هدف سیاست‌های مهارکننده‌ی آمریکا تبدیل شدند. سیاست مواجهه با قدرت‌های بالقوه منطقه‌ای خلیج فارس، در دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر با شدت بیشتری در چارچوب مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی که همچون گذشته به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در پیوند با منابع نفتی خلیج فارس و امنیت انرژی بودند، دنبال شد.

نفت خلیج فارس و استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دوران

نومحافظه‌کاران

یکی از عواملی که سیاست‌گذاران ایالات متحده را وادار به توجه عمیق و فراگیر به موضوع انرژی کرد و از این حیث جایگاه نفت خلیج فارس در سیاست ملی انرژی و استراتژی امنیت ملی آمریکا را حیاتی‌تر نمود، مشکلاتی بود که از سال‌های پایانی قرن بیستم در تأمین انرژی داخلی آمریکا بروز کرد. ایالات متحده در قرن بیستم با معضلاتی همچون قطع برق، ضعف زیرساخت‌های بخش انرژی و همچنین کمبود انرژی مواجه شد که همگی، پیامدهای ناشی از عدم اتخاذ یک سیاست جامع انرژی محسوب می‌شدند. بر این اساس، دولت بوش باید از طریق نشان دادن و در مواردی اغراق در واقعیت‌ها و دشواری‌های موجود و نیز تداعی تهدیدهای امنیتی، برای شهروندان آمریکایی، اقداماتی اضطراری در قالب استراتژی امنیت ملی این کشور، که در بخش عمده متکی بر ابتکارات بین‌المللی برای تأمین امنیت انرژی این کشور

با تمرکز بر خلیج فارس بود، به عمل می‌آورد. در این رابطه، راه‌حل بخشی مهم از مشکلات ایالات متحده به منطقه‌ی خلیج فارس و دخالت گسترده‌تر در آن باز می‌گشت. به عبارت دیگر، دولت بوش وضعیت ناامنی انرژی خود را با تهدیدهای امنیتی که از سوی خلیج فارس متوجه ایالات متحده می‌شد، پیوند زد و راه حل خروج از این شرایط ناامنی را دخالت در این منطقه نشان داد.

بررسی عناصر سیاست ملی انرژی ایالات متحده نشان می‌دهد که این کشور در آستانه‌ی قرن بیستم، هم در بعد داخلی و هم در بعد بین‌المللی در یک وضعیت بالقوه بحرانی از حیث تامین امنیت انرژی به سر می‌برده است. علی‌رغم تلاش‌های ایالات متحده برای افزایش تولید نفت و تامین انرژی از نیم کره‌ی غربی و افزایش استفاده از انرژی‌های جایگزین و تجدیدپذیر، آمریکا تا آینده‌ی قابل پیش‌بینی همچنان به سوخت‌های فسیلی، به خصوص نفت وابسته خواهد بود. همین امر موضوع تامین امنیت انرژی و نفت و به تبع آن خلیج فارس را در مرکز استراتژی امنیت ملی ایالات متحده قرار داده است.

سیاست بلند مدت ایالات متحده بر پایه‌ی حمایت از یک بخش انرژی جهانی مبتنی بر بازار آزاد که بروی تجارت و سرمایه‌گذاری باز باشد، استوار شده و بر این اساس در صد گشایش درهای پاره‌ای از کشورهای تولیدکننده نفت در خلیج فارس است که بروی روند انرژی جهانی لیبرال بسته مانده‌اند. ایالات متحده به دنبال ادامه‌ی نقش رهبری جهانی شرکت‌های انرژی آمریکایی در این فضای به اصطلاح انرژی جهانی لیبرال است و در چارچوب سیاست ملی انرژی خود مایل به سرمایه‌گذاری آنها در کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس از این طریق می‌باشد؛ فضایی مبتنی بر الگوهای بازار آزاد که با پشتوانه‌ی حضور و دخالت نظامی ایالات متحده در منطقه‌ی خلیج فارس باعث مزیت و برتری انحصاری شرکت‌های نفتی آمریکایی در منطقه خواهد شد؛ همان‌گویی که در عراق پس از اشغال روی داد و منجر به حذف رقبای شرکت‌های آمریکایی، از صحنه‌ی نفت این کشور گردید. ایالات متحده در همین مسیر حتی از تغییر رژیم‌های نفتی مخالف آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس حمایت خواهد کرد و این سیاست را از طریق تعقیب و تحقق استراتژی امنیت ملی خود به اجرا در می‌آورد (National Commission on Energy Policy, 2005).

بر مبنای این تحولات، در دوره‌ی پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، اهمیت خلیج فارس دو چندان شد و پنج مبحث در دستور کار نومحافظه‌کاران ایالات متحده قرار گرفت که در پس آنها موضوع تامین امنیت انرژی مستتر بود:

۱- سرنگونی صدام حسین و اشغال عراق: از نظر آمریکایی ها سرنگونی صدام حسین به طور همزمان می‌توانست متضمن چندین منفعت برای ایالات متحده باشد؛ از جمله اینکه، تهدید صدام نسبت به دولت‌های نفت خیز و در عین حال ضعیف منطقه از بین می‌رفت. ایالات متحده هنوز خاطره‌ی اشغال کویت توسط صدام و در کنترل گرفتن بخش عظیمی از منابع نفتی منطقه در دست یک قدرت بالقوه منطقه‌ی مخالف غرب را به یاد داشت و با اشغال عراق احتمال تکرار چنین سناریویی را از بین می‌برد. به علاوه با اشغال عراق و کنار زدن رقبای فرانسوی، روسی و چینی، شرکت‌های نفتی آمریکایی، کنترل انحصاری نفت عراق را در دست می‌گرفتند؛ و در نهایت تصور بر این بود که ایالات متحده با ایجاد یک دولت دست‌نشانده در عراق، می‌تواند این کشور را به پایگاه ایالات متحده در خلیج فارس تبدیل نموده و از آن به عنوان پیشقراول تغییر در منطقه علیه سایر قدرت‌های منطقه‌ای خلیج فارس که مواضع ضدآمریکایی دارند (به طور خاص ایران) استفاده کند؛

۲- وضعیت اعراب و اسرائیل. ایالات متحده مایل به خاتمه‌ی این مناقشه و تامین امنیت اسرائیل بوده و اعتقاد دارد کمک‌های گسترده‌ی مالی به گروه‌های فلسطینی و لبنانی که از درآمدهای نفتی دولت‌های ضدآمریکایی منطقه‌ی خلیج فارس تامین می‌شود، نقشی مهم در طولانی‌تر شدن این مناقشه ایفا می‌کند؛

۳- ایران و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی. ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران را به صورت یک قدرت منطقه‌ای بی‌ثبات‌ساز ضدآمریکایی در خلیج فارس قلمداد می‌کند که از یک سو با استفاده از درآمدهای نفتی خود در صدد دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی با هدف بر هم زدن توازن منطقه‌ای به نفع خود و حمایت از گروه‌های ضدآمریکایی است و از سوی دیگر خود می‌تواند با استفاده از موقعیت ژئوپلیتیک و توان نظامی‌اش جریان نفت و امنیت انرژی جهانی در بازار به شدت فشرده‌ی نفتی را با تهدید جدی مواجه کند. ایالات متحده در صدد گرفتن این موقعیت از ایران و ممانعت از بروز تهدیدهای احتمالی در زمینه‌های پیش گفته است که هر دو به طور مستقیم و غیرمستقیم با منابع نفتی خلیج فارس مرتبطند (Center for Middle East Public Policy, 2004: 1)؛

۴- امنیت داخلی عربستان (به ویژه در زمینه امنیت انرژی). هر چه می‌گذرد عربستان سعودی از نظر داخلی بی‌ثبات‌تر می‌شود. این کشور یکی از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت جهان (۳٪) را دارد و ۴۲٪ جمعیت آن در سال ۲۰۰۰ زیر ۱۵

سال بوده‌اند. این امر مشکلات فراوانی نظیر ایجاد شغل، تامین خدمات اجتماعی و ... را پدید آورده است. عربستان در سال‌های اخیر مجبور شده یارانه‌های خدمات پایه‌ای اجتماعی را کاهش دهد و همزمان بسیاری از مردم کشور آموزش‌های اولیه‌ی شغلی را ندیده‌اند و نظام آموزشی این کشور با چالش‌های بنیادی روبرو است. اقتصاد عربستان سعودی نیز به شدت به نیروی کار خارجی (۷۵٪) وابسته است. زمینه‌های فوق، جمعیت به ویژه جوان و ناراضی‌ای در این کشور ایجاد کرده که به واسطه‌ی افزایش آگاهی‌های عمومی ناشی از انقلاب ارتباطات و اطلاعات، بسیاری از مشکلات خود را متأثر از نفوذ ایالات متحده در منطقه و تلاش این کشور برای کنترل منابع نفتی خلیج فارس و نیز وابستگی دولت شان به آمریکا می‌بینند که این امر به زعم آمریکا، بستر مناسبی برای رشد افراط‌گرایی و تروریسم فراهم می‌کند. همه‌ی این مسائل، امنیت داخلی عربستان را با مشکلاتی مواجه ساخته است که از طریق ایجاد بی‌ثباتی می‌تواند انرژی ایالات متحده را به خطر اندازد؛

۵- تهدیدهای تروریستی. سمینار نفت و امنیت که در مه ۲۰۰۳ با حضور متخصصان برجسته‌ی نفتی در دانشگاه هاروارد برگزار شد، نتیجه گرفت که تروریسم از دو نظر یک نگرانی اصلی برای امنیت انرژی است. یکی تهدید نسبت به زیرساخت‌های صنعت نفت و اهداف نرم آن در کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده و دیگری استفاده از فروش نفت برای حمایت از سازمان‌های تروریستی و حکومت‌های حامی آنها. گزارش سمینار هاروارد حتی احتمال سرنگونی رژیم کنونی عربستان توسط مخالفان داخلی را مطرح کرده است. ایالات متحده معتقد است که تمامی این اقدامات ضد آمریکایی از محل وجود درآمدهای نفتی حاصل شده و بر این اساس کنترل نفت خلیج فارس بیش از پیش ابعاد امنیتی پیدا کرده و اهمیت یافته است (Jaffe, Sep 2003: 5-15).

از سال ۱۹۹۶ موسسه‌ی جیمز بیکر دانشگاه رایس شروع به انتشار گزارش‌هایی در خصوص جریان‌های سیاسی، اقتصادی و مذهبی خاورمیانه و اثرات آن بر نفت کرد و نتیجه گرفت که این منطقه بیشتر مستعد تحولات و بی‌ثباتی‌های درونی است تا تحولات با منشا خارجی. این مجموعه گزارش‌ها از ایالات متحده می‌خواست از فرآیند اصلاح سیاسی، خصوصی‌سازی و مشارکت بیشتر در سیستم اقتصادی برای گسترش عدالت اجتماعی حمایت کند تا مانع بروز افراط‌گرایی اسلامی شود؛ جالب این است که این توصیه‌ها برای تامین امنیت انرژی ایالات متحده ارائه شده بودند. توصیه‌هایی که پیوند میان نفت خلیج فارس و امنیت ملی آمریکا را نشان می‌دادند و نهایتاً با بی‌توجهی توسط سیاستگذاران ایالات متحده مواجه شدند و

به این ترتیب همراه با سایر عوامل، زمینه‌های بروز حادثه‌ی یازده سپتامبر فراهم کردند (Jaffe, 2004: 1).

بر اساس این تحولات، برخی نومحافظه‌کاران معتقد بودند که باید یک چرخش رادیکال در سیاست نفتی ایالات متحده بوجود آید. نومحافظه‌کاران بر این باور بوده‌اند که آمریکا باید نقشی فعال‌تر در حوزه‌ی نفت خلیج فارس داشته باشد تا از این طریق ضمن تامین مستقیم امنیت انرژی، سایر تهدیدهایی را که به واسطه‌ی درآمدهای نفتی و قدرت‌گیری تولیدکنندگان نفتی ضدآمریکایی، منافع ایالات متحده را در معرض خطر قرار می‌دهند، خنثی کند. حمله به عراق و اشغال این کشور و تحت فشار قراردادن ایران از طریق پرونده‌ی هسته‌ای اقداماتی است که در همین چارچوب قابل تبیین است. در همین راستا، سیاست ایالات متحده برای ایجاد تنوع در منابع عرضه‌ی انرژی، نه تنها یک هدف اقتصادی بلکه یک ابزار استراتژیک است. همزمان، ایالات متحده در صدد است توان اوپک را برای تعیین قیمت تنزل دهد و دولت‌های غیردوست نفتی در منطقه‌ی خلیج فارس را از کسب درآمد محروم کند و در صورت عدم توفیق در اعمال این محدودیت درآمد، حتی نسبت به تغییر رژیم در این کشورها اقدام نماید (The National Interest, 11/15/2004: 2-3).

هیچ منطقه‌ای در دنیای حاضر به اندازه‌ی خلیج فارس بر استراتژی امنیت ملی ایالات متحده نفوذ ندارد. اهمیت نفت خلیج فارس، مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی اسلامی به صورت یک کلیت درهم تنیده شده‌ی غیرقابل تفکیک از یکدیگر، در این منطقه پیوند خورده و نقش برجسته‌ای در طراحی استراتژیک آمریکا پیدا کرده است. نومحافظه‌کاران آمریکایی بر مبنای دیدگاه‌های فوق، سیاست ویژه‌ای را در زمینه‌ی امنیت ملی ایالات متحده طراحی و تعقیب کرده‌اند که بنام "دکترین بوش" شناخته شده و سه عنصر کلیدی داشته است:

الف- حفظ برتری نظامی ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت جهان؛

ب- ایالات متحده اعلام کرده، اجازه نمی‌دهد که حوزه‌ی عملش بواسطه‌ی توافق‌ها و نهادهای بین‌المللی بسته شود و هنگامی که لازم است اقدام‌های بازدارنده یا پیشگیرانه علیه تروریست‌ها و دیکتاتورها که از آنها حمایت می‌کنند و قصد دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی دارند صورت گیرد، به صورت یکجانبه عمل خواهد کرد؛

ج- کار فعالانه برای استقرار دموکراسی‌های مبتنی بر بازار آزاد در سراسر جهان.

نکته‌ی قابل توجه در این رابطه آن است که یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین "عرصه‌های عمل و استقرار" هر سه عنصر دکترین بوش که در قالب استراتژی امنیت ملی ایالات متحده تعقیب شده است، منطقه‌ی خلیج فارس است. ایالات متحده در صدد حفظ برتری نظامی خود است و این امر را اساساً برای مقابله و ضربه به دولت‌هایی نظیر عراق (زمان صدام) و ایران که

به زعم ایالات متحده به دنبال دستیابی به سلاح های کشتار جمعی با هدف کنترل منابع نفتی خلیج فارس و گلوگاه انرژی جهان بوده‌اند، مطرح کرده است. ایالات متحده این برتری نظامی خود را در هیچ منطقه‌ای از جهان به اندازه‌ی خلیج فارس به نمایش نگذاشته است و از آنجا که آمریکا در طول پنجاه سال گذشته نخستین و مهم‌ترین اولویت خود در خاورمیانه/خلیج فارس را نفت و انرژی اعلام کرده است، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نخستین عنصر دکترین بوش (برتری نظامی ایالات متحده) با نفت خلیج فارس ارتباط تنگاتنگی دارد.

دومین رکن دکترین بوش نیز با منطقه‌ی خلیج فارس ارتباط معنا دار دارد. به این ترتیب که عرصه‌ی عمل و اعمال اقدام یکجانبه و پیشگیرانه ایالات متحده علیه تروریسم و دولت‌هایی که به زعم ایالات متحده به دنبال دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند، منطقه‌ی خلیج فارس بوده است. به این معنا که ایالات متحده نه تنها نسبت به کشورهایی که به صورت علنی دشمن ایالات متحده هستند، بلکه حتی نسبت به دولت‌هایی که از نیاتشان اطمینان ندارد و نسبت به امیالشان مشکوک است، اقدام نظامی بعمل می‌آورد تا از بروز حوادثی نظیر یازده سپتامبر پیشگیری کند! ایالات متحده به صورت عینی و ملموس اقدام پیشگیرانه را علیه عراق به کار برده و با استناد به همین اصل، ایران را نیز تحت فشار شدید قرار داده است و چه بسا در آینده‌ی نزدیک با توسل به اقدام پیشگیرانه وارد عملیات نظامی علیه ایران شود. این امر تصادفی نیست که این اصل صرفاً در منطقه‌ی خلیج فارس و مجدداً علیه دو دولتی که امیال منطقه‌ای‌شان می‌تواند امنیت انرژی ایالات متحده را تهدید کند، اعمال می‌شود.

رکن سوم دکترین بوش تحت عنوان کار فعالانه برای استقرار دموکراسی‌های مبتنی بر بازار آزاد در سراسر جهان نیز در عمل به صورت عینی و عملی بیش از هر منطقه‌ی دیگر دنیا در خلیج فارس اعمال می‌شود. تعقیب سیاست گسترش دموکراسی‌های مبتنی بر بازار آزاد در خلیج فارس به صورت مستقیم و غیرمستقیم می‌تواند به تامین امنیت انرژی و منافع نفتی ایالات متحده کمک کند. به زعم سیاستگذاران آمریکایی گسترش دموکراسی در کشورهای دوست و متحد آمریکا نظیر عربستان سعودی می‌تواند زمینه‌ی مخالفت و بی‌ثباتی داخلی و یا بروز حملات تروریستی را که تهدیدی علیه امنیت انرژی محسوب می‌شوند کاهش دهد. گسترش دموکراسی در کشورهای مخالف ایالات متحده (عراق دوران صدام و ایران) نیز می‌تواند به تغییر رژیم‌های مخالف آمریکا و یا حداقل تعدیل رفتار آنها بیانجامد و اهداف بلند پروازانه‌ی منطقه‌ای آنها را که ممکن است امنیت انرژی ایالات متحده را به خطر اندازد، کمرنگ کند. در زمینه‌ی گسترش و استقرار نظام بازار آزاد نیز، ایالات متحده تحقق چنین امری را بیش از هر چیز در زمینه‌ی گشایش انحصاری بازارهای سرمایه‌گذاری نفتی منطقه‌ی خلیج فارس به روی شرکت‌های آمریکایی تعقیب می‌کند و بیشتر به دنبال تجدید الگوی عراق در

این خصوص است؛ یعنی کنار زدن رقبا از بازارهای سرمایه‌گذاری نفتی خلیج فارس و ایجاد موقعیت و مزیت برای شرکت‌های نفتی آمریکایی؛ هدفی که عملاً در عراق پس از اشغال تحقق یافت.

سه رکن فوق به صورت یک کل منسجم، به شدت درهم تنیده شده‌اند. به زعم نومحافظه‌کاران آمریکایی تنها راه اطمینان از ثبات و امنیت انرژی در بلند مدت تغییر ساختار کل منطقه و جایگزینی رژیم‌های یاغی با دولت‌های دموکراتیک است. آنها معتقدند اگر لازم باشد، این سیاست باید از طریق اقدام پیشگیرانه‌ی آمریکا و فشار بر متحدان منطقه‌ای برای ایجاد حکومت‌های پاسخ‌گوتر تحقق یابد. انرژی و تروریسم مهم‌ترین دستور کارهای امنیت ایالات متحده در خلیج فارس هستند (Korb, 2005: 1-34). الگوی عمل آمریکا در این زمینه را می‌توان به صورت زیر ترسیم کرد:

برتری نظامی ← اقدام پیشگیرانه و سرنگونی دولت‌های باصطلاح یاغی ←
ایجاد دموکراسی! مبتنی بر بازار آزاد از طریق اشغال نظامی ← کنار زدن رقبا
اروپایی و آسیایی از حوزه‌ی نفت خلیج فارس ← تامین امنیت انرژی ایالات
متحده.

علاوه بر عناصر سیاسی و امنیتی دکترین بوش که استراتژی امنیت ملی ایالات متحده را عمدتاً به صورت غیرمستقیم با نفت خلیج فارس پیوند می‌زند، ارکان اقتصادی استراتژی امنیت ملی آمریکا پیوند مستقیم‌تری با نفت این منطقه دارد. استراتژی امنیت ملی ایالات متحده چند رکن را به عنوان اصول اقتصادی خود اعلام می‌کند:

- ۱- یک اقتصاد جهانی قوی با امنیت ملی آمریکا پیوند دارد
- ۲- احیای رشد اقتصادی اروپا و ژاپن برای امنیت ملی ایالات متحده حیاتی است
- ۳- ایجاد ثبات در بازارهای در حال ظهور نیز برای رشد اقتصاد جهانی اساسی است.

سند استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در ارتباط با سه رکن فوق اعلام می‌دارد که:

"یکی از اقدامات اساسی ایالات متحده برای گسترش تجارت آزاد، تامین امنیت انرژی است. امنیت انرژی خود و شکوفایی اقتصاد جهانی را با همکاری همپیمانانمان و شرکای تجاری و تولیدکنندگان انرژی تقویت می‌کنیم تا عرضه‌ی جهانی انرژی و انواع منابع موجود را بخصوص در نیم کره‌ی غربی، آفریقا، آسیای مرکزی و حوزه‌ی خزر گسترش دهیم.

(National Security Strategy of the US, 2002: 2-20).

لارسون در همین رابطه می‌گوید، ما ناچاریم با این واقعیت دشوار روبرو شویم که دو سوم ذخایر اثبات شده نفت جهان در خاورمیانه قرار دارد. او بر این باور است که آمریکا نباید اجازه دهد که نفت به‌عنوان سلاح مورد استفاده قرار گیرد و برای اطمینان از امنیت اقتصادی خود باید در سال‌های آتی بر چهار وظیفه زیر متمرکز شود:

- ۱- باید منابع عرضه انرژی متنوع و قابل اتکا را توسعه دهد؛
- ۲- باید حمل و نقل بین‌المللی افراد و کالاها را امن و ایمن نماید
- ۳- باید منابع مالی تروریست‌ها را قطع کند
- ۴- باید از ثبات نظام مالی بین‌المللی و ثبات اقتصادی متحدان کلیدی خود اطمینان حاصل نماید (Larson, 2004, 2-15).

این چهار وظیفه، به طور مستقیم و غیرمستقیم، پیوندهایی محکم با نفت خلیج فارس دارند. سلطه بر خلیج فارس و اتحاد با حکومت‌های آن سپر استراتژی ایالات متحده و وسیله‌ای برای تضمین دسترسی آمریکا، اروپا و آسیا به تولید گسترده و قابل اتکای نفت در منطقه بوده است. ولی هدف بزرگتر، چارچوبی است که مانع تخصیص ثروت نفتی خلیج فارس برای تقویت قدرت‌های بالقوه منطقه‌ای ضد آمریکایی در خلیج فارس شده، امکان استفاده از تسلیحات هسته‌ای را کاهش داده و مانع رشد گروه‌های مخالف ایالات متحده در منطقه شود.

نتیجه

سیر تحول و تکامل استراتژی امنیت ملی ایالات متحده، به روشنی بیانگر نقش و اهمیت روزافزون منابع نفتی خلیج فارس در استراتژی امنیت ملی آمریکا است. به نظر می‌رسد این نقش و اهمیت از زمان به قدرت رسیدن نومحافظه‌کاران آمریکایی دچار تحول گردیده و ابعاد جدیدی به آن اضافه شده است. به این معنا که در دوره‌ی مذکور علاوه بر نقش و اهمیت اقتصادی نفت خلیج فارس در شکوفایی اقتصاد جهانی و ایالات متحده و بازار جهانی انرژی که رابطه‌ی آن با سیاست انرژی و بعد اقتصادی استراتژی امنیت ملی ایالات متحده تشریح شد، نفت این منطقه ابعاد به شدت سیاسی، امنیتی و استراتژیک پیدا کرده و از این نظر پیوند عمیق‌تری با استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا برقرار نموده است. شاید بتوان ادعا کرد که امنیت انرژی آمریکا و جهان و به تبع آن شکوفایی اقتصاد جهانی و ایالات متحده، تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، افراط‌گرایی مذهبی، مناقشه‌ی اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، برتری نظامی ایالات متحده و داعیه‌ی رهبری بلامنازع آمریکا در جهان همگی به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم با نفت

خلیج فارس پیوند خورده و بسته‌ی واحدی را پدید آورده که در قالب استراتژی امنیت ملی ایالات متحده تعقیب می‌شود.

در سند استراتژی امنیت ملی ایالات متحده دو دغدغه یا رکن اصلی را می‌توان ملاحظه نمود: رکن رشد و شکوفایی اقتصادی و رکن دفاعی - امنیتی، که هر دو محور در منطقه‌ی خلیج فارس با یکدیگر تلاقی می‌کنند. در بعد اقتصادی، امنیت ملی ایالات متحده وابستگی تنگاتنگی با امنیت انرژی و به تبع آن نفت خلیج فارس دارد. در بعد دفاعی - امنیتی نیز مسائلی چون مبارزه با تروریسم، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، مبارزه با افراط‌گرایی مذهبی و ... دغدغه‌های اصلی استراتژی امنیت ملی ایالات متحده هستند که مجدداً با خلیج فارس پیوند مستقیم و با نفت خلیج فارس پیوند غیرمستقیم پیدا می‌کنند. به این معنا که ایالات متحده معتقد است درآمدهای نفتی زمینه را برای گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، حمایت از گروه‌های تروریستی و بنیادگرایان اسلامی ضد آمریکایی فراهم کرده که تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیمی را علیه امنیت ملی ایالات متحده پدید آورده‌اند. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که نفت خلیج فارس نقشی مهم و بی‌سابقه در امنیت ملی ایالات متحده پیدا کرده و به یکی از ارکان استراتژی امنیت ملی این کشور در دوره‌ی نومحافظه‌کاران تبدیل شده است.

منابع و ماخذ:

1. Sanjan Ahmad & David L.Greene, (Feb 2005) " Costs of U.S. Oil Dependence: 2005 Update", **Prepared By Oak Ridge National Laboratory For The U.S. Department of Energy.**
2. **Baker J. Institute Seminar Report**, (1997) " the Political, Economic, Social, Cultural And Religious Trends In The Middle East And The Gulf And Their Impact on Energy Supply, Security And Pricing".
3. Bell Randy B., (1990) "Expansion of American Persian Gulf Policy by Three Presidents", **CSC**
4. Caruso Guy F. and Linda E. Doman, (May 2004) "Global Energy Supplies and the U.S. Market", **Economic Perspective** (An Electronic Journal of the U.S. Department of State)
5. Center for Middle East Public Policy, (2004) "The U.S., Europe and the Wider Middle East", **RAND**
6. Chapman Duane & Neha Khanna, (Dec 2, 2004), **The Persian Gulf, Global Oil Resources and International Security**, Department of Economics, Working Paper WP0419, Binghamton University.
7. Chapman Duane & Neha Khanna, (2004), **the Fourth Gulf War: Persian Gulf Oil and the Global Security**, Cornell University, Ithaca, New York
8. Chapman Duane & Neha Khanna, (April 2000), "An Economic Analysis of Aspects of Petroleum and Military Security in the Persian Gulf"

9. Cordesman Anthony H, (Oct 2000), " The Gulf and Transition; US Policy Ten Years after the Gulf War", **Center for Strategic & International Studies**.
10. Cordesman Anthony H., (2002) "the U.S. Military and The Evolving Challenges in the Middle East", <http://www.nwc.navy.mil/press/review/2002/summer/art3su2.htm2002>.
11. "Ending the Energy Stalemate; A Bipartisan Strategy to Meet America's Energy Challenges", (Dec 2004) **The U.S. National Commission on Energy Policy**
12. **Gulf Oil**, (2004),"Persian Gulf Oil and Gas Export Fact Sheet", <http://www.eurolegal.org/mideast/megulfoil.htm>.
13. IEA, **World Energy Outlook 2007**.
14. Jaffe Amy Myers, (July 2005), "the Outlook for Future Oil Supply from the Middle East And Price Implications", **James A. Baker III Institute For Public Policy**, Rice University
15. Jaffe Amy Myers, (1997) "Main Study of the Political, Economic, Social, Cultural and Religious Trends in the Middle East and the Gulf & Their Impact on Energy Supply Security and Pricing", **Baker Institute for Public Policy**, Rice University.
16. Jaffe Amy Myers & Edward L. Morse, (2001), "Strategic Energy Policy Challenges For the 21st Century", **James A. Baker III Institute For Public Policy of Rice University & Council on Foreign Relations**
17. Jaffe Amy Myers, (May 2004), "The Growing Developing Countries Appetite for Oil and Natural Gas", **Economic Perspective** (An Electronic Journal of the U.S. Department of State).
18. Jaffe Amy Myers, (September 2003), "United States and the Middle East: Policies and Dilemmas", **the James A. Baker III Institute for Public Policy, Rice University**
19. **The James A. Baker III Institute for Public Policy, Rice University**, (September 2002), " Post Sep 11 Update Report: Political, Economic, Social, Cultural & Religious Trends in the Middle East and the Gulf and Their Impact on Energy Supply, Security and Pricing"
20. **The James A. Baker III Institute for Public Policy, Rice University**, (Nov 2002), "Cultural Workshop Seminar Report; Social, Cultural and Religious Factors That Influence Oil Supply and Foreign Relations with the Middle East"
21. Katzman Kenneth, (2003), "The Persian Gulf: Issues for U.S. Policy", **Congressional Research Service; Report for U.S. Congress**
22. Korb Lawrence, (2005), **the Gulf and US National Security Strategy**, the Emirates Center for Strategic Studies and Researches, UAE
23. Larson Alan, Under Secretary for Economic, Business & Agricultural Affairs, Department of State, (May 2004), "Geopolitics of Oil and Natural Gas", **Economic Perspectives** (An Electronic Journal of the U.S. Department of State)
24. **National Commission on Energy Policy and Security of America's Future Energy**, (2005), "Oil Shockwave; Oil Crisis Executive Simulation"
25. **The National Interest**, (11/15/2004), "The New Geopolitics of Oil"
26. The National Energy Policy of the United States of America, 2001.
27. The National Security Strategy of the United States of America, 2002 & 2006.
28. Tempest, Paul, (1993), **the Politics of Middle East Oil: The Royaumont Group**, Graham & Trotman.